

## بررسی استعاره‌های «عشق» و «معشوق»

### در دوبیتی‌های عامیانه منطقه خراسان بر بنیاد نظریه استعاره شناختی

ابوالقاسم قوام\*

ثمین اسپرغم\*\*

#### چکیده

استعاره شناختی نه تنها به بررسی زبان می‌پردازد بلکه در نگاهی کلان‌تر چگونگی کارکردهای ذهن بشر در درک مفاهیم، فرایند مفهوم‌سازی در ذهن و بازتاب‌های آن در زبان را بررسی می‌کند. این نظریه می‌تواند به عنوان ابزاری مناسب در بررسی‌های ادبی مورد استفاده قرار گیرد و پژوهشگر را در رسیدن به شناختی عمیق‌تر از متون و آفرینندگان آنها یاری رساند. ادبیات شفاهی و ترانه‌های عامیانه بخش‌هایی از ادبیات و فرهنگ این سرزمین هستند که کمتر مورد توجه و بررسی جدی قرار گرفته‌اند. در این مقاله به بررسی استعاره‌های «عشق» به عنوان یکی از مفاهیم بنیادی زندگی بشر در دوبیتی‌های عامیانه منطقه خراسان می‌پردازیم. این بررسی، چگونگی برداشت و درک عامه از مفهوم «عشق» و «معشوق» را به خوبی نشان می‌دهد و مشخص می‌کند که این مفاهیم بر اساس کدام حوزه‌های مفهومی توسط عامه دریافت می‌شوند. تبیین و تحلیل این استعاره‌ها و مصادیق آنها تاثیر فرهنگ، اقلیم و ایدئولوژی سراینده‌گان را در نوع استعاره‌ها آشکار می‌نماید. همچنین نتایج این بررسی، سلسله مراتب استعاری و نظام حاکم بر این استعاره‌ها را مشخص می‌کند.

**کلیدواژه‌ها:** دوبیتی عامیانه، نظریه استعاره شناختی، عشق، معشوق

\* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، Ghavamg@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)،

S\_espargham@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۶/۱۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۱۴

## ۱. مقدمه

ادبیات شفاهی یکی از بخش‌های ادبیات این سرزمین است که تا به حال کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در این میان اشعار عامیانه کمتر از دیگر بخش‌های این حوزه ادبی همچون افسانه‌ها، مثل‌ها، ضرب‌المثل‌ها و... مورد توجه بوده‌اند. با این که تلاش‌هایی که جهت گردآوری این اشعار صورت گرفته و مجموعه‌هایی از این اشعار به چاپ رسیده اما کمتر پژوهش جدی در زمینه این ترانه‌ها انجام شده است.

این ترانه‌ها که زبانی ساده اما مضامینی لطیف، زیبا و عمیق دارند، از دیدگاه‌های مختلف ادبی، روانشناختی، مردم‌شناختی، نشانه‌شناختی و... قابل تحلیل و بررسی هستند چرا که در حکم اسنادی مکتوب جهت شناخت طبقه عامه هستند که تاریخ و فرهنگ و باورهایشان در تواریخ و ادب رسمی ثبت نشده است.

نظریه استعاره‌شناختی یکی از تاثیرگذارترین نظریه‌ها در حوزه پژوهش‌های زبان‌شناختی است و از آنجا که به چگونگی درک بشر از پدیده‌ها می‌پردازد، ابزاری مناسب جهت بررسی دوبیتی‌های عاشقانه و مفهوم «عشق» در این دوبیتی‌هاست چرا که با فراتر رفتن از زبان و واکوی تفکر عامه می‌تواند ما را در شناخت نظام حاکم بر ذهن آنها و ساختارهای پنهان در پس استعاره‌های موجود در زبانشان یاری کند.

«عشق» یکی از مهم‌ترین عواطف بشری است و هر کسی، از عارف و عامی و باسواد و بی‌سواد، به گونه‌ای آن را در زندگی تجربه می‌کند. اگرچه سرشت این حس در نوع بشر یکسان است اما بی‌تردید نوع دریافت‌ها و شیوه بیان آنها در فرهنگ‌ها و نیز افراد مختلف، متفاوت است.

در این مقاله، استعاره‌های «عشق» و نیز «معشوق» که اساس ادبیات غنایی و بالطبع دوبیتی‌های عاشقانه حول محور او و توصیفاتش می‌چرخد، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. ما در این پژوهش کوشیده‌ایم تا به این پرسش‌ها پاسخ دهیم که استعاره‌های رایج «عشق» و «معشوق» در دوبیتی‌های عامیانه کدامند؟ درک و شناخت این مفاهیم در این دوبیتی‌ها بر اساس کدام حوزه‌های مفهومی صورت گرفته است؟ استعاره‌های مربوط به کدام حوزه‌های مفهومی بیشتر و کدام یک کمتر است و چرا؟ کلان استعاره‌هایی که این استعاره‌ها به یاری آنها نظام‌مند و منسجم می‌شوند، کدامند؟

در این پژوهش، ۱۵۰ دوبیتی از میان دوبیتی‌های عامیانه خراسان گزینش شده و سپس استعاره‌های «عشق» و «معشوق» و نظام حاکم بر آنها با توجه به نظریه استعاره‌شناختی مورد بررسی قرار گرفته است.

## ۲. پیشینه تحقیق

اغلب پژوهش‌ها در باب دوبیتی‌های عامیانه خراسان به گردآوری این اشعار محدود شده است. از جمله این بررسی‌ها می‌توان به سه کتاب شعر دلبر از محمد مهدی ناصح، کله فریاد از محسن میهن‌دوست و ترانه‌های روستایی خراسان تالیف ابراهیم شکورزاده اشاره کرد که منابع اصلی ما در این پژوهش هستند. افزون بر اینها، کلثوم قربانی جویباری در مقاله «بررسی طنز در دوبیتی‌های روستایی خراسان» (مجله مطالعات فرهنگی-اجتماعی خراسان، ش ۴، ۱۳۹۱، صص ۷۳-۵۸) به بررسی انواع شیوه‌های طنزپردازی در دوبیتی‌های عامیانه خراسان پرداخته و جواد بلندی قلعه‌جوقی در رساله‌اش با عنوان «توصیف و تحلیل صورت و درون‌مایه‌های دوبیتی‌های تربت حیدریه و بیرجند» (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۰) انواع صورت‌ها و مضامین دوبیتی‌های عامیانه این دو منطقه را مورد بررسی قرار داده است اما تاکنون پژوهشی که به صورت خاص به بررسی مفهوم «عشق» و «معشوق» و استعاره‌های آنها در دوبیتی‌های عامیانه از منظر نظریه «استعاره‌شناختی» پرداخته باشد، انجام نشده است. این پژوهش، به ویژه از این جهت می‌تواند شایان اهمیت باشد که نوع دیدگاه مردم منطقه خراسان به این مفاهیم و نیز تأثیرات اقلیم، فرهنگ و باورهای عوام را بر نوع استعاره‌ها مشخص می‌کند.

شایان ذکر است پژوهش‌هایی در زمینه استعاره مفهومی «عشق» در متون ادب رسمی انجام شده است. زهره هاشمی در مقاله «نگرش احمد غزالی به عشق بر بنیاد نظریه استعاره‌شناختی» (ادب پژوهی، شماره ۲۶، زمستان ۱۳۹۲، صص ۷۱-۴۹) به بررسی شبکه‌های استعاری در سوانح‌العشاق احمد غزالی و تحلیل دیدگاه وی نسبت به عشق پرداخته است. گفتنی است که وی در رساله‌اش با عنوان «بررسی نظام‌های استعاری عشق در پنج متن عرفانی» (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۲) نیز استعاره عشق را در سوانح‌العشاق احمد غزالی، تمهیدات عین‌القضات همدانی، لواطیح حمیدالدین ناگوری، عبهرالعاشقین روزبهان بقلی و لمعات فخرالدین عراقی بررسی نموده است. افزون بر اینها، مریم آیداد، مهدی زرقانی و محمد جواد مهدوی در مقاله «تحلیل استعاره‌های شناختی عشق

در غزلیات سنایی» (جستارهای ادبی، ش ۱۸۳، زمستان ۱۳۹۲، صص ۳۰-۱) به تحلیل و دسته‌بندی استعاره‌های عشق در غزلیات سنایی پرداخته‌اند. همچنین آیاد در پایان‌نامه‌اش با عنوان «استعاره مفهومی عشق در غزلیات سنایی، عطار و مولانا» (دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی، ۱۳۹۳) همین استعاره را در غزلیات سنایی، عطار و مولانا و سپس چگونگی تاثیرپذیری عطار و مولانا از سنایی را مورد بررسی قرار داده‌است.

### ۳. دوبیتی‌های عامیانه

به طور کلی اشعار عامیانه «ترانه» نامیده می‌شوند و بر اساس مضمون و قالبشان به گونه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند.<sup>۱</sup> در میان این اشعار، دوبیتی‌ها اهمیت و جایگاهی ویژه دارند و بخش بزرگی از ترانه‌ها را تشکیل می‌دهند به گونه‌ای که در یک تقسیم‌بندی سنتی، ترانه‌ها به سه گونه دوبیتی، رباعی و دیگر قالب‌ها تقسیم شده‌اند. (پناهی سمنانی، همان: ۵۱)

بنا بر شواهد، قالب دوبیتی از دیرباز در میان طبقه عامه رواج بسیار داشته است. شمس قیس رازی بارها به علاقه و اشتیاق بسیار مردم به شنیدن دوبیتی اشاره کرده است. (شمس قیس رازی، ۱۳۳۵: ۱۰۷ و ۱۰۸) این اقبال به دوبیتی‌ها شاید بدین علت است که مردم عامی و غالباً بی‌سواد به دلیل کوتاه بودن این گونه شعر و نیز به جهت داشتن وزنی ساده‌تر و دلنشین‌تر (مفاعیلن مفاعیلن مفاعیل) - در قیاس با وزن رباعی (مفعول مفاعیلن مفاعیلن فاع) - با این قالب، راحت‌تر ارتباط برقرار می‌کرده و آسان‌تر آن را به ذهن می‌سپرده‌اند.

### ۴. بنیان نظری و مفاهیم کلیدی

«نظریه استعاره شناختی» یکی از مهم‌ترین رویکردها در زبان‌شناسی است که پس از مطرح شدن آن توسط جرج لیکاف (George Lakoff) و مارک جانسون (Mark Jonson) در سال ۱۹۸۰ به شدت مورد استقبال قرار گرفت و تاثیر بسیاری در حوزه پژوهش‌های زبان‌شناسی گذاشت. لیکاف و جانسون در «نظریه استعاره شناختی» در حقیقت ساختار ذهن بشر را مورد تحلیل قرار دادند و اذعان داشتند که دریافت آدمی از پدیده‌ها بر پایه استعاره شکل می‌گیرد. به باور این دو، تفکر ما بالذات استعاری است بدین معنا که بشر میان دو قلمروی مفهومی که معمولاً یکی انتزاعی‌تر است و بخش‌های متناظر و سازگار آنها ارتباط برقرار می‌کند و بدین ترتیب مفهوم قلمروی مفهومی انتزاعی‌تر را از طریق آن قلمروی مفهومی

دیگر درک می‌نماید. بدین ترتیب استعاره نه ابزاری برای آفرینش‌های ادبی که ابزار ذهن برای درک مفاهیم است. (Lakoff- Johnson, 2003, 3-5)

پایه‌های این استعاره با استعاره سنتی تفاوت دارند. در حالی که در استعاره سنتی ما با مستعار منه و مستعار له سر و کار داریم، در استعاره مفهومی با «قلمروی مبدأ» (Source domain)، «قلمروی مقصد» (Target domain) و «نگاشت»‌ها یا «تناظرها» (Mapping) روبرو هستیم. «قلمروی مبدأ» آن قلمروی مفهومی است که استعاره از آن گرفته شده و «قلمروی مقصد» قلمروی معنایی که استعاره برای آن به کار رفته است. رابطه میان این دو قلمرو که به صورت مجموعه‌ای از تناظرهاست، «نگاشت» نامیده می‌شود. (Lakoff, 1998: 207-206)

گفتنی است که چنین نیست که در یک جمله یا عبارت استعاری لزوماً و تنها از یک «نگاشت» استفاده شود بلکه ممکن است در یک جمله هم‌زمان دو یا چند نگاشت مورد استفاده قرار گیرند. برای نمونه در جمله «در هفته‌های آتی که در راهند»، به طور هم‌زمان دو نگاشت مورد توجه قرار گرفته و از دو استعاره زمان به مثابه مکانی ایستا و دارای بعد و نیز استعاره زمان به مثابه شیء در حال حرکت استفاده شده است. (همان: 219)

استعاره شناختی به انواعی چون استعاره‌های «ساختاری» (Structural Metaphor)، «جهتی» (Orientational Metaphor)، «هستی‌شناختی» (Ontological Metaphor) تقسیم می‌شود. از آنجا که ما در این پژوهش با دو استعاره «ساختاری» و «هستی‌شناختی» سروکار داریم به توضیح این دو گونه می‌پردازیم.

استعاره «ساختاری»، استعاره‌ای است که در آن یک مفهوم از طریق ساختار و اصطلاحات مربوط به یک قلمروی دیگر شناخته می‌شود، مانند استعاره «بحث کردن جنگ است» که در آن مفهوم بحث و استدلال کردن بر اساس نظام و حوزه مفهومی جنگ درک می‌شود. (Lakoff-Johnson, 2003: 4-10)

استعاره‌های «هستی‌شناختی»، به استعاره‌هایی گفته می‌شود که به یاری آنها درباره تجارب و مفاهیم مبهم یا انتزاعی می‌اندیشیم. در این گونه استعاره‌ها، مفاهیم انتزاعی به صورت یک شیء، یک ظرف یا شخص در نظر گرفته و درک می‌شوند مثلاً در جملات «او زیبایی را از دست داده است» و «با مشکلات بسیاری روبرو شدیم» زیبایی و مشکلات به صورت شیء تصور شده‌اند. (همان: 26-25)

استعاره «هستی‌شناختی» به سه دسته استعاره‌های ماده یا شیء بنیاد، ظرف بنیاد و جاندار بنیاد تقسیم می‌شوند. (همان: 26-34) به عنوان نمونه برای استعاره‌های شیء بنیاد می‌توان به جمله «از حسادت داشت می سوخت»، برای ظرف بنیاد به جمله «ترس را می شد در چشمانش دید» و برای جاندار بنیاد به جمله «این عشق دارد مرا می کشد» اشاره کرد که در نخستین حسرت به صورت آتش (ماده)، در دومی چشم به عنوان ظرف یک حس (ترس) و در سومی عشق به شکل موجودی جاندار در نظر گرفته شده‌اند.

افزون بر اینها، در نظریه شناختی، استعاره‌ها با توجه به حوزه کاربردشان به دو دسته «قراردادی یا متعارف» (conventional) و «نو» (Novel) تقسیم می‌شوند. استعاره‌های «متعارف»، استعاره‌هایی هستند که نزد مردم رایجند و استعاره‌های «نو» استعاره‌هایی هستند که هنرمندان و ادیبان از طریق بسط و گسترش استعاره‌های «متعارف» می‌آفرینند. به بیان دیگر، شاعران با بسط دادن و پیچیده‌تر کردن استعاره‌های «متعارف» و خارج کردن آنها از حالت معمول به یاری ابزارهای مختلف به خلق استعاره‌های «نو» می‌پردازند. (Turner & Lakoff, 1989: 55-67)

برای نمونه، اگر استعاره «غم آتش است» را در نظر بگیریم، عباراتی چون «دلم می‌سوزد»، «جگرم آتش گرفت»، یا «دلم برایش کباب است» از نمونه‌های کاربرد متعارف این استعاره در زبان هستند اما هنگامی که شاعری مانند سعدی عبارتی مانند «به دود دل خود خلق را سوزاندن» را به کار می‌برد، در حقیقت با تمرکز کردن بر جزئی از حوزه مفهومی آتش مانند دود که کمتر مورد توجه قرار گرفته، عبارت استعاری «نو»ی «دود دل» را می‌سازد و یا با استفاده همزمان از چند استعاره «متعارف» مانند «دل زمین است» و «دل ظرف کینه است»، عبارت نو و ادبی «نپاشند در هیچ دل تخم کین» را خلق می‌کند. (نک: قادری، ۱۳۹۲: ۱۰۸ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۷)

## ۵. استعاره‌های عشق در ترانه‌های عامیانه

احساسات و عواطف نیز همانند دیگر مفاهیم به یاری استعاره برای بشر قابل درک هستند و بشر این مفاهیم انتزاعی را نیز از طریق ایجاد تناظرهایی میان آنها و حوزه‌های مفهومی ملموس‌تر درک می‌کند.

اگر چه «عشق» مفهومی فراگیر و انسانی است اما آشکار است که اختلاف‌های فرهنگی و اقلیمی، تجارب و دانش و آگاهی‌های هر شخص در درک و دریافت او از هستی و

پدیده‌های پیرامونش تفاوت‌هایی ایجاد می‌کند و این تفاوت‌ها موجب شکل‌گیری پایه‌های استعاری متفاوت و در نتیجه ساخت استعاره‌هایی متفاوت می‌شود.

کووچش (Kövecses) که پژوهش‌های بسیاری در زمینه استعاره‌های شناختی و به ویژه مفاهیم عاطفی و استعاره‌های آنها انجام داده، به مواردی چون تفاوت در چارچوب هر دو حوزه مبداء و مقصد یا به بیان دیگر تمرکز افراد یا گروه‌های مختلف بر جنبه‌ها یا اجزای متفاوت هر دو حوزه مبداء و مقصد، تمرکز ملل یا افراد مختلف بر پایه‌های تجربی متفاوت و نیز تغییر این تمرکز در طول تاریخ به عنوان دلایل این تفاوت‌ها اشاره کرده است. (Kövecses, 2008: 392-395).

استعاره‌های اشعار عامیانه غالباً همان استعاره‌های متعارف در زبان روزمره هستند چرا که در این گونه اشعار معمولاً آفرینش ادبی و خلق معانی و تصاویر جدید به آن معنی که در ادبیات رسمی دیده می‌شود، مورد نظر شاعر نیست بلکه شاعر در جستجوی راهی برای بیان عواطف شخصی و یا ابراز احساس به معشوقی است که او نیز هم طبقه، همفکر و هم رای خود اوست پس تلاش چندانی در راستای ارتقای زبان و اندیشه‌اش نمی‌کند. در این اشعار، تعداد استعاره‌های «نو» و ادیبانه بسیار اندک و انگشت شمار است.

در جدول زیر استعاره‌های رایج «عشق» و «معشوق» به ترتیب میزان رواج در دویتی‌های عامیانه، قلمروهای مبداء و مقصد آنها و نیز نوع استعاره‌ها مشخص شده است.

### ۶. جدول استعاره‌های «عشق» و «معشوق» در ترانه‌های عامیانه خراسان

ردیف	استعاره	قلمرو	استعاره	قلمرو	نوع استعاره
--	عشق	مقصد	معشوق	مقصد	-----
۱	باغ	مبداء	گیاه (درخت، گل، میوه)	مبداء	هستی‌شناختی-ظرف
۲	نور	مبداء	ماه، آفتاب، سپیده سحر	مبداء	هستی‌شناختی-ماده
۳	میل به خوردن	مبداء	خوراکی یا میوه شیرین (قند، نبات دارچینی، لیمو، انگور و ...)	مبداء	ساختاری
۴	جنگ	مبداء	حریف اجزای چهره یا متعلقات معشوق: ابزار و ادوات جنگ (کمند، کمان، تیر)	مبداء	ساختاری

هستی‌شناختی - ماده	مبداء	آتش افروز- آب (شیرین)	مبداء	آتش	۵
ساختاری	مبداء	درمان	مبداء	بیماری	۶
ساختاری	مبداء	صید- صیاد	مبداء	شکار	۷
هستی‌شناختی - ماده	مبداء	گنج- مال	مبداء	ثروت	۸
ساختاری	مبداء	مکمل	مبداء	یک کل متشکل از دو بخش	۹
ساختاری	مبداء	اسیر- اسارت‌گر	مبداء	اسارت	۱۰
ساختاری	مبداء	سارق	مبداء	سرقت	۱۱
هستی‌شناختی - ماده	مبداء	متعلقات معشوق: پیاله	مبداء	شراب	۱۲
ساختاری	مبداء	شخص مقدس	مبداء	زیارت	۱۳

اینک به بررسی و تحلیل این استعاره‌ها می‌پردازیم. گفتنی است که به دلیل مجال اندک در این مقاله از ذکر نمونه‌ها خودداری شده است.

## ۱.۶ عشق باغ است

به قربون قد و بالای طاقت / مره کی می بری ور سیل<sup>۲</sup> باغت

مره وقت ببر که گل بچینم / ز نم چچه بگیرم مو سراغت (ناصر، ۱۳۷۳: ۴۷)

کاربرد سرو و گل و مانند اینها در توصیف معشوق امری آشنا و نمونه‌های آن در ادبیات رسمی فراوان است. در دوبیتی‌های عامیانه نیز این استعاره‌ها و مانند آنها بارها تکرار شده است. خطاب کردن و وصف نمودن معشوق با واژگانی چون گل، گل نو، گل صد برگ، گل هشت پر، شمشاد، سرو، درخت انار، درخت سیب و... در این دوبیتی‌ها امری رایج است. (ناصر، همان: ۱۱ و ۴۰ و ۴۷ و ۷۹ و ۹۴ و میهن دوست، ۱۳۸۰: ۵۰ و ۵۱ و ۷۰ و ۹۶ و ۱۱۷ و شکورزاده، ۱۳۶۹: ۲۱ و ۳۴)

در موارد یاد شده، معشوق به صورت یک گیاه یا بخشی از آن تصور شده است. به بیان دیگر ما در اینجا با استعاره «معشوق گیاه است» روبرو هستیم. این استعاره زیر شاخه‌ای از استعاره کلان‌تر «انسان گیاه است» شمرده می‌شود که در زبان روزمره نیز مصداق‌های آن را



می‌بینیم مثلا در عبارات و جملاتی چون «او در سال‌های اخیر بری نداشته است»، «با این کار ریشه‌اش را خشکاندند»، «تیشه به ریشه اش زدند و او را نابود کردند»، «سبز باشید» و... رد پای گیاه انگاری آدمی یا استعاره «انسان گیاه است» در باورهای کهن و اسطوره‌ای بشر نیز دیده می‌شود آنجا که مشی و مشبانه که در باورهای کهن ایرانی اجداد انسان معرفی شده‌اند، از گیاه (ریواس) زاده می‌شوند. (بلعمی، ۱۳۴۱: ۱۲ و ۱۳)

عاشق، معشوق را گل و گیاهی زیبا و پر بار می‌پندارد و عشق را آن باغ یا مکانی می‌داند که این گیاهان در آن روییده‌اند. او خواهان ورود به این مکان و بهره بردن از آن گل‌ها و درختان و میوه‌های آنهاست.

پایه‌های تجربی شکل‌گیری این استعاره، احساس آرامش و لذت ناشی از تفرج و گردش در باغ و طبیعت است همچنان که عشق و مغالزه مایه آرامش و برانگیختن احساس لذت و آرامش در فرد می‌شود.

در این نگاشت، تناظرها به صورت‌های متنوعی دیده می‌شود بدین قرار که عشق باغ است، معشوق گل یا درخت آن باغ و وصال او متناظر با چیدن آن گل یا بهره بردن از بر و میوه درختان باغ یا سایه آنهاست. در برخی موارد اعضای بدن یا چهره معشوق مانند لب، قد یا سینه او در تناظر با اجزای درخت مثلا غنچه، گل یا میوه قرار می‌گیرند و عاشق شخصی است که آن گل را می‌چیند یا آن میوه را می‌خورد. (ناصر، همان: ۲۵ و ۳۱ و ۵۶ و ۷۱ و ۱۲۶ و میهن دوست، همان: ۵۰ و ۶۸ و ۷۰ و ۸۰ و ۱۵۰ و شکورزاده، همان: ۱۱۸) در برخی موارد هم در این نگاشت، عاشق به مثابه پرنده یا بلبل که گرد گل می‌گردد و عاشق اوست، دیده می‌شود. (ناصر، ۱۳۷۳: ۴۷)

گفتنی است چنانکه اشاره خواهیم کرد مواردی که معشوق یا اجزای بدن او میوه خوانده می‌شوند، ذیل استعاره «معشوق خوراک است» نیز قرار می‌گیرند که خود زیر شاخه‌ای از استعاره پایه «عشق گرسنگی است» شمرده می‌شود.

چنانکه در جدول نیز مشاهده می‌شود، این استعاره رایج‌ترین استعاره در دویستی‌های منطقه خراسان است به گونه‌ای که بیش از نیمی از استعاره‌های مورد بررسی متعلق به این حوزه هستند. بدیهی است که آدمی متأثر از اطراف، محیط و شیوه زیست خود است. به ویژه عامه و مردمان روستایی که چنانکه گفتیم نه در پی آفرینش آثار خلاقه ادبی بوده‌اند و نه سواد و دانش آن را داشته‌اند و اینان اگر هم شعری می‌سروده‌اند بر پایه همان مفاهیم آشنای موجود در اطرافشان بوده است. صرف نظر از این باور اسطوره‌ای که آدمی همواره

میان خود و گیاه نزدیکی و پیوندهایی می‌دیده، بسامد بالای استعاره «معشوق گیاه است» و «عشق باغ است» در این دوبیتی‌ها نشان دهنده حاکمیت فرهنگ کشاورزی و زندگی روستایی بر تفکر سرایندگان این اشعار است. از آنجا که گیاه در زندگی مردمان این منطقه کویری خشک و کم آب ارزش و جایگاه ویژه‌ای داشته و پرورش و تولید آن با سختی‌ها و دشواری‌های بسیار همراه بوده، سبب شده تا عاشق، معشوق و محبوب خود را با گیاه و میوه و باغ یعنی آنچه در این فرهنگ، مطلوب و ارزشمند محسوب می‌شده، قیاس کند و برابر نهد.

از دیرباز زعفران، انار، سیب، انگور، عناب، لیمو، نارنج و همچنین انواع بسیاری از گل‌ها در منطقه خراسان کشت می‌شده و از محصولات مهم این منطقه بوده است. (سازمان جهاد کشاورزی استان‌های خراسان شمالی، رضوی و جنوبی، ۱۳۹۳) در دوبیتی‌های عامیانه خراسانی، گذشته از کاربرد سرو و گل که جزئی از سنت شعری ادب فارسی است، مواردی از کاربرد محصولات کشاورزی منطقه خراسان دیده می‌شود که نشان‌دهنده تاثیر اقلیم و فرهنگ کشت و کار بر ذهنیت عامه و این شاعران است. در دوبیتی‌های خراسانی، معشوق، «انگور خلیلی» خطاب می‌شود که نوعی انگور مرغوب است که به صورت معمول در خراسان کشت می‌شود یا «شاخه گل» است و «نارنج» که چنانکه گفتیم این موارد نیز از محصولات منطقه خراسان هستند. یار به جهت بلندی و راست قامتی، «جودانه» که گونه‌ای درخت وحشی با شاخه‌های راست و محکم است و در خراسان به وفور دیده می‌شود. شاعر عامی لبان معشوقش را در زیبایی و کوچکی و سرخی با «عناب» و در شیرینی «لیموهای شهداد» متناظر می‌داند. سینه‌های معشوق، «سیب» و «انار» و «نارنج» و «لیموی شهداد» هستند. همچنین عاشق زردرویی خود را در این اشعار به زردی «زعفران» مانند می‌کند. به این ترتیب می‌بینیم که عناصر بومی و محلی، دست‌مایه شاعران عامی در سرودن شعر و استعاره‌پردازی قرار گرفته است. (میهن دوست، همان: ۳۸ و ۴۹ و ۶۸ و ۷۰ و ۷۲ و ۱۳۳ و ۱۵۰ و ناصح، همان: ۷۱ و ۷۶ و ۸۰)

## ۲.۶ عشق نور است

سر کوچه بودم که یارم آمد/ درخت سیب جوهر دارم آمد

اگر مردم نمی‌دانند، بدانند/ که روشنی به روی کارم آمد (میهن دوست، همان: ۱۱۷)

استعاره عشق به مثابه نور از دیگر استعاره‌هایی است که در دوبیتی‌های عامیانه دیده می‌شود. تاریکی و ظلمت همواره برای بشر امری منفی و مایه ترس و هلاکت بوده است. در اساطیر ایزدان مرگ و دوزخ با تاریکی و ظلمت در ارتباط هستند. (فضایلی، ۱۳۸۴: ۴۰/۱ و ۳۸۸/۲ و هینلز، ۱۳۸۵: ۸۰ و ۸۱) نور علت و سبب بینایی و در نتیجه عامل شناخت است. نور، بشر را از تاریکی و تباهی نجات می‌دهد و موجب آگاهی و معرفت می‌شود و بدین ترتیب او را در درک پیرامونش یاری می‌نماید. همچنین نور و خورشید یا ماه که سبب روشنی جهان هستند، همواره برای آدمی از مظاهر زیبایی بوده‌اند که با کنار زدن پرده سیاهی و ظلمت، جهان و زیبایی‌های آن را برای بشر آشکار می‌کنند و بشر را قادر به دیدن آنها می‌نمایند. «عشق» نیز همچون نور، حیات بی‌روح و تاریک شخص را روشن می‌کند و زندگی او را معنا می‌بخشد. در زبان گفتار نموده‌های این استعاره در عباراتی مانند «با مرگ او چراغ خانه ام خاموش شد» یا «با دیدن او نوری تازه بر زندگیم تابید» و... می‌توان دید.

در دوبیتی‌های عامیانه عاشق حضور معشوق در زندگی‌اش را مایه نور و روشنی زندگی‌اش می‌داند. (میهن دوست، همان: ۱۱۷ و شکورزاده، همان: ۲۴۱) همچنین او محبوبش را نور و روشنایی چشمش می‌داند و با رفتن او و فراقش خود را کور و نابینا تصور می‌کند. (ناصر، همان: ۶ و میهن دوست، همان: ۸۰)

در زبان عادی و مکالمات روزمره هم «نور چشم» یا «سوی چشم» به کسی خطاب می‌شود که بسیار عزیز و مورد علاقه است.

افزون بر این در این اشعار با استعاره خرد «معشوق یک چیز نورانی است» نیز روبرو هستیم که ذیل این استعاره «عشق نور است» قرار می‌گیرد. در دوبیتی‌های عامیانه کاربرد «ماه» و «آفتاب» به عنوان استعاره برای معشوق دیده می‌شود. ماه و خورشید همواره نماد زیبایی بوده‌اند و در ادبیات مکتوب هم همواره به عنوان مظهر معشوق و زیبایی او کاربرد داشته‌اند. همچنین در تداول عوام، افراد زیبا معمولاً به ماه مانند و با جملاتی چون «مثل ماه می‌ماند» توصیف می‌شوند. نامیدن دختران با اسامی چون مهوش، مهشید، مهسا، مهتا، مهتاب و مانند آنها نیز بر همین مبناست.

جایگاه خورشید و صلابت و زیبایی آن در مناطق کویری چون خراسان امری روشن است. زیبایی و درخشندگی ماه و ستارگان نیز در آسمان کویر دو چندان و شهره عام و خاص است و همواره یکی از زیبایی‌ها و جاذبه‌های طبیعی ایران محسوب می‌شده است.

همین جایگاه این اجرام آسمانی نورانی در منطقه خراسان، دست مایه ذهن استعاره پرداز مردمان این نواحی گشته و سبب شده تا آنها مفهوم انتزاعی عشق و به تبع آن معشوق را با این مفاهیم آشنا که جزئی از زندگی و طبیعت اطراف آنها بوده، در تناظر قرار دهند و استعاره پردازی کنند. به دلیل همین جایگاه و حضور پررنگ این عناصر در زندگی مردمان این ناحیه است که بیشترین تعداد استعاره‌ها پس از استعاره «عشق باغ است» در دوبیتی‌های ناحیه خراسان به این استعاره اختصاص دارد.

در دوبیتی‌ها معشوق یا چهره او «ماه» خوانده می‌شوند. (ناصح، همان: ۵۳ و ۶۹ و ۱۲۹ و ۱۳۵ و میهن دوست، همان: ۱۱۴ و ۱۲۰ و ۱۶۵)

همچنین در این اشعار با استعاره «معشوق آفتاب است» روبرو هستیم. (میهن دوست، همان: ۱۲۹) گفتنی است که این استعاره در زبان محاوره نیز کاربرد دارد. در زبان گفتاری، مردم اشخاص زیبا را با عبارت «مثل پنجه آفتاب» توصیف می‌کنند.

همچنین در این دوبیتی‌ها، معشوق یا چشم او به مثابه «سپیدی سحرگاه» یا «ستاره» نیز تصور شده است. (ناصح، همان: ۹۳ و میهن دوست، همان: ۶۸ و ۱۶۷)

### ۳.۶ عشق میل به خوردن است

به الله و به تالله و به جونت / به شربت خونه کنج لبونت

به طاق ابرویت گل می‌نشونم / به شرط ای که گردم باغبونت (ناصح، همان: ۵۷)

استعاره عشق به مثابه میل به خوردن، از دیگر استعاره‌های رایج در دوبیتی‌های عامیانه است. این استعاره در دوبیتی‌های عامیانه با استعاره خرد «معشوق خوراکی است» نمود می‌یابد. غریزه جنسی و نیاز به جفت در کنار نیاز به غذا و خوردن، از نیازهای اساسی انسان هستند. در نگاشت «عشق میل به خوردن است» نیاز به عشق و لذت عشق ورزی، برابر با نیاز به خوردن و لذت ناشی از آن قرار گرفته است. عاشق در این ترانه‌ها معشوق، اجزای چهره یا اعضای بدنش را به متناظر با انواع خوراکی‌ها می‌داند.

در این نگاشت، تناظرها به این صورت برقرار می‌شود که عاشق شخص گرسنه یا کسی است که میل و هوس خوردن چیزی را دارد، معشوق، آن خوراکی است که عاشق بدان تمایل دارد، عشق، میل به خوردن یا گرسنگی و وصال معشوق متناظر با خوردن است.

در زبان عادی و مکالمه‌های روزمره نیز مصادیق این استعاره دیده می‌شود. ما معمولا کسی را که بسیار دوست داریم با عناوین «عسل» یا «شیرین» خطاب می‌کنیم. همچنین خطاب شدن دختران زیبا با واژه «هلو» توسط عامه از دیگر مصداق‌های همین استعاره است.

خوراکی‌هایی که در این استعاره کاربرد می‌یابند، در فرهنگ‌ها و اقلیم‌های مختلف، متفاوت هستند اما در بیشتر موارد، معشوق یک خوراکی شیرین قلمداد می‌شود. گفتنی است که استعاره «معشوق» یک خوراکی شیرین است» استعاره‌ای است که در زبان انگلیسی نیز کاربرد دارد. در کشورهای انگلیسی زبان نیز مردان غالبا زنان را با واژه‌ها و عباراتی چون Sweetie Pie، Sweetie یا Cookie مورد خطاب قرار می‌دهند که معنای انواعی از شیرینی هستند. (Kövecses, 2005: 89)

پایه تجربی شکل‌گیری این استعاره، خوشایند بودن مزه شیرینی است. شیرینی برای انسان از طعم‌های مطلوب و خوشایند است و به همین جهت هم همواره در شادی‌ها و مراسم جشن مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

در دوبیتی‌های خراسانی شاعر در این اشعار، گونه‌های معشوقش را به جهت نرمی و سفیدی با «پنیر» در تناظر قرار می‌دهد و معشوق یا لب او را «قند» می‌داند و «نبات دارچینی» که به طور معمول در خراسان استفاده می‌شود. همچنین لب‌های یار «هل» و «میخک» اند که از جمله گیاهانی هستند که در خراسان کشت می‌شوند. (میهن دوست، همان: ۴۹ و ۱۰۵ و ۱۱۲ و ناصح، همان: ۱۲۳ و شکورزاده، همان: ۱۲۱ و ۱۲۲)

چنانکه گفتیم استعاره‌های معشوق یا اعضای بدن او به مثابه میوه‌های شیرینی همچون سیب و لیمو و انگور نیز در این اشعار دیده می‌شود. (ناصر، همان: ۱۳ و ۱۳۸ و میهن دوست، همان: ۷۰ و ۱۰۵ و ۱۱۲ و ۱۳۳) این موارد، همان طور که ذکر شد، زیر شاخه استعاره «معشوق گیاه است» و در نتیجه «عشق باغ است» نیز قرار می‌گیرند.

موارد یاد شده نیز نمودهای بازتاب فرهنگ بومی در این دوبیتی‌ها و نیز تاثیر این فرهنگ و همچنین شرایط اقلیمی بر ذهنیت و در نتیجه زبان و استعاره‌پردازی‌های سراینده‌گان این اشعار محلی هستند.

## ۴.۶ عشق جنگ است

سیاهی دو چشمانت مره کشت / درازی دو زلفانت مره<sup>۳</sup> کشت

به جانم حاجت تیر و کمان نیست / خم ابروی مزگان‌ت مره کشت (میهن دوست، همان: ۸۱)

در استعاره «عشق جنگ است» تلاش برای به دست آوردن معشوق در تطابق با جنگ و درگیری قرار می‌گیرد. در این استعاره، طرفین عشق در حکم طرفین جنگ، درگیری و برخورد‌های طرفین عشق با هم یا با رقیب برابر نبرد، موفقیت و دست یافتن به عشق برابر پیروزی در جنگ و شکست در تناظر با ناکامی در عشق و درد و رنج‌های عشق متناظر با زخم خوردن یا کشته شدن در جنگ هستند. این استعاره بر جنبه‌های منفی و چهره بی‌رحم و خشن عشق دلالت می‌کند.

در زبان گفتاری جملاتی چون «در کشاکش میان عقل و دل سرانجام دل پیروز شد»، «او در چنگال عشق گرفتار بود»، «عشق تو مرا کشت» و... نمودهای این استعاره هستند.

در این استعاره، معشوق معمولاً طرف غالب در جنگ است که یا عاشق را می‌کشد و یا او را اسیر می‌کند. معمولاً اجزای چهره معشوق مانند چشم، ابرو، مژه یا خال او در تناظر با ابزار و ادوات جنگ چون تیر و «کمان» و «خنجر» قرار می‌گیرند. (ناصر، همان: ۱۱ و ۳۶ و ۴۵ و ۱۲۸ و میهن دوست، همان: ۸۱) گاهی هم ناز معشوق یا فراق او ابزارهای جنگ و قتل هستند. تعبیراتی چون «تیر مژگان»، «ناوک مژگان» یا «کمند زلف» یا «کمند ابرو» که در ادبیات مکتوب دیده می‌شود هم بیانگر همین استعاره‌اند. (حافظ، ۱۳۶۲: ۴۲۴ و ۸۲۴ و ۹۳۴ و سعدی، ۱۳۷۵: ۵۰۱ و ۵۵۱ و ۵۸۸ و ۷۳۶)

چنانکه اشاره شد تعبیری چون «تیر مژگان» و «خنجر» یا «کمان ابرو» و... از عبارات و استعاره‌های مشترک میان ادب رسمی و دوبیتی‌های عامیانه هستند اما گذشته از این موارد، در نظر گرفتن معشوق به عنوان «قوچ جنگی» و گیسوانش به عنوان شاخ (ناصر، همان: ۱۲۸) به روشنی نشان دهنده تأثیر زندگی و فرهنگ روستایی و دامداری در شکل‌گیری این استعاره است. ذهن فرد عامی دامداری که بیشتر اوقات با میش و گوسفند و قوچ و مانند اینها سر و کار داشته، در استعاره پردازی هم همین مفاهیم آشنای محیط زندگی روزمره اش را مورد توجه قرار داده و معشوق را میش و «قوچ جنگی» دانسته که با عاشق سر جنگ دارد.

## ۵.۶ عشق آتش است

بیا ای فاطمه فلفل زفونم / تنوری تافته ای مو در میونم

تنوری تافته‌ای از کندهٔ تاغ<sup>۴</sup> / که هر دم می‌زنه شعله به جونم (میهن دوست، همان: ۱۲۷)

استعارهٔ «عشق آتش است» که بیان‌کنندهٔ شدت عشق است، بر پایهٔ تغییرات فیزیولوژیکی که عشق در بدن عاشق ایجاد می‌کند، شکل گرفته است. عشق و دیدار معشوق معمولاً با علائمی چون افزایش دمای بدن، سرخ شدن و افزایش ضربان قلب همراه است و این ویژگی‌ها به عنوان پایه‌های فیزیولوژیک استعارهٔ «عشق آتش است» شمرده می‌شوند.

مصادیق این استعاره در زبان بسیار است. عباراتی چون «در آتش عشق کسی سوختن»، «عشق آتشین یا سوزان داشتن»، «داغ عشق داشتن»، «به آتش کشیده شدن» و... از نمونه‌های آن شمرده می‌شود.

مصادیق این استعاره در ترانه‌های عاشقانه را می‌توان در عباراتی چون «آتش به دامن زدن»، «آتش به جان افتادن»، «کباب کردن عاشق» یا «سوزاندن خانه و کاشانه و جان عاشق» توسط معشوق دید. (ناصر، همان: ۴ و ۱۲ و ۲۸ و ۳۰ و ۴۰ و ۴۸ و میهن دوست، همان: ۱۲۷ و شکورزاده، همان: ۱۴۲ و ۱۷۹)

کاربرد واژهٔ «تاغ» در دوبیتی ذکر شده در ابتدای مطلب، نشان‌دهندهٔ بازتاب شرایط اقلیمی و فرهنگ بومی در این دوبیتی‌هاست. «تاغ» نام گیاهی است که در دشت لوت می‌روید و معمولاً کاروان‌ها از آن به عنوان سوختشان استفاده می‌کنند، (نک: میهن دوست، همانجا)

از دیگر استعاره‌های معمول در دوبیتی‌ها، خرده استعارهٔ «عشق تشنگی (عطش) است» است که ذیل همین استعارهٔ پایهٔ «عشق آتش است» قرار می‌گیرد چرا که تشنگی و عطش از گرما ناشی می‌شوند و حس گرم شدن و گر گرفتن از پایه‌های شکل‌گیری استعارهٔ عشق به مثابهٔ آتش هستند.

در این نگاهت معشوق، سرچشمهٔ آب خطاب می‌شود که عطش عاشق را فرو می‌نشانند و عاشق، شخص تشنه و یا در مواردی گیاهی تشنه و خشک است. (ناصر، همان: ۲۴ و میهن دوست، همان: ۱۰۷)

در این موارد، نگاهت در استعاره‌های یاد شده، بدین صورت شکل گرفته که عشق، تشنگی و عطش، عاشق، شخص یا گیاه تشنه، محبوب، آب شیرین و گوارا و همسری که معشوق به اجبار به عقد و ازدواج او درآمده یا رقیب، آب شوری هستند که عطش عاشق را چندین برابر می‌کنند.

استعاره عشق به عنوان آتش و عبارت‌هایی چون «آتش به دامن زدن»، «آتش به جان افتادن» و مانند آنها در ادب مکتوب نیز رایج است اما در نظر گرفتن معشوق به عنوان «آب شیرین» و رقیب یا همسر معشوق به مثابه «آب شور» و یا عاشق به عنوان «گیاه خشک» نمودار تاثیر اقلیم در این دوبیتی‌هاست. خراسان منطقه‌ای کویری و کم آب است و بدیهی است آب یکی از دغدغه‌های اصلی مردمان کویر شمرده می‌شود. پس در ذهن انسان کویری، حوزه مفهومی عشق به عنوان یکی از اساسی‌ترین نیازهای آدمی و ارزشمندترین داشته‌های انسان در زندگی با حوزه مفهومی آب که در کویر ارزش و اهمیتی دوچندان می‌یابد، متناظر پنداشته می‌شود و دست مایه استعاره‌پردازی‌های ذهن اهالی کویر قرار می‌گیرد.

## ۶.۶ عشق شکار است

همو خال بر روی تونم مو / همو نارنج خوشبوی تونم مو

چره بیهوده می‌گردی به صحرا / بزنی تیری که آهوی تونم مو (میهن دوست، همان: ۴۷)

از دیگر حوزه‌های مفهومی که در دوبیتی‌های عامیانه، عشق به یاری آنها شناخته می‌شود، حوزه مفهومی شکار است. در این استعاره ساختاری مفهوم انتزاعی «عشق» بر اساس مفاهیم و اصطلاحات حوزه مفهومی شکار همچون صید، و صیاد و دام و تیر و رمیدن و... درک می‌شود.

ناز و فرار معشوق و تعقیب و گریز او و عاشق در قالب مفهوم شکار و فرار صید از صیاد درک می‌شود. در بیشتر این اشعار عاشق، صیاد و معشوق صید و شکار است.

این استعاره در زبان روزمره مردم نیز در اصطلاحات و عباراتی چون «شکار کسی شدن» یا «کسی را شکار کردن» یا «به دام کسی افتادن» به معانی «کسی را شیفته خود کردن» و «عاشق کسی شدن» بازتاب یافته است.

در دوبیتی‌ها نیز استعاره «عشق شکار است» را در عباراتی چون «صید کردن»، «کمین کردن»، «شکار کردن آهو (معشوق)»، «تیر زدن به آهو (معشوق)» و... می‌توانیم ببینیم. (میهن دوست، همان: ۳۱ و ۴۷ و ۶۱ و ناصح، همان: ۳۷)

افزون بر این، چنانکه اشاره شد در این ترانه‌ها در اکثر موارد، عاشق یا در قالب انسان شکارچی و یا در هیات جانورانی شکارگر و درنده چون «شیر»، «گرگ» یا «پلنگ» تصور



می‌شود (میهن دوست، همان: ۳۱ و ۶۱ و ۸۳ و ناصح، همان: ۲۳) و معشوق غالباً در هیات جانورانی چون «کبوتر»، «کبک»، «آهو» و «آهوبره» تصویر می‌گردد. (ناصر، همان: ۲۴ و ۵۱ و ۵۹ و ۲۰۳ و میهن دوست، همان: ۴۷ و ۸۵ و ۱۰۹)

همچنین گاهی عاشق به شکل پرندگان شکاری چون «باز» ظاهر می‌شود. (میهن دوست، همان: ۶۱) این موارد ما را به سوی خرده استعاره‌های «عاشق یک جانور درنده است»، «معشوق پرنده است» و «معشوق یک حیوان کوچک است» هدایت می‌کند.

روشن است که نوع جانورانی که در این استعاره‌ها جایگزین عاشق یا معشوق می‌شوند در فرهنگ‌های مختلف، متفاوت است. برای نمونه در کشورهای انگلیسی زبان، جانورانی چون «خرگوش» یا «گره» استعاره از معشوق قرار می‌گیرند (Kövecses, 2005: 89) در حالی که در ایران و در دوییتی‌های عامیانه غالباً «آهو» و «آهوبره» به جای معشوق نشسته‌اند. (ناصر، همان: ۲۴ و ۵۹ و میهن دوست، همان: ۳۱ و ۴۷ و ۶۴ و ۱۰۹) همچنین در این دوییتی‌ها از معشوق با تعبیرهایی چون «کبک» یا «کبوتر» یاد می‌شود (ناصر، همان: ۵۱ و ۵۹ و میهن دوست، همان: ۷۰) اما در کشورهای یاد شده زنان با الفاظی چون Bird یا Chick (به معنای پرنده و جوجه) مورد وصف قرار می‌گیرند. (همانجا)

در این دوییتی‌ها معمولاً جانورانی مانند «گرگ» یا «پلنگ» در استعاره «عاشق یک حیوان درنده است» به جای حیوان درنده می‌نشینند. (میهن دوست، همان: ۳۱ و ۸۳ و ۱۶۶)

شایان ذکر است که در موارد اندکی هم عکس این ماجرا دیده می‌شود و معشوق جانور شکارگر و عاشق صید است. (میهن دوست، همان: ۸۳ و ۱۶۶ و ۲۳)

به طور کلی استعاره عشق به مثابه شکار برخاسته از زندگی در دل طبیعت است. نزدیکی با طبیعت و سروکار داشتن با جانوران مختلف و رواج شکار در گذشته موجب شکل‌گیری این استعاره در ذهن عامه شده است. در ذهن روستایی دامدار، «گرگ» و «پلنگ» که به گله دام‌هایشان حمله می‌کرده به عنوان نمادهای قدرت در تناظر با عاشقی قرار گرفته که موفق می‌شود معشوقش را به دست آورد و معشوق زیبا و دوست داشتنی با دام‌های کوچک مانند «بره» متناظر شده است. منطقه خراسان از دیرباز زیستگاه جانورانی چون آهو، کبک، میش، گرگ، پلنگ و یوزپلنگ بوده (افشار، ۱۳۷۸: ۶۳ و ۶۴) و به همین علت است که پنداشتن معشوق به مثابه «آهو»، «آهوبره» و «کبک» و یا عاشق به عنوان «گرگ» و «پلنگ» در این دوییتی‌ها بسیار دیده می‌شود.

شایان ذکر است جانوران یاد شده از دیدگاه نمادگرایی، نمادهای زنانگی و زیبایی‌های زنانه هستند (نک: شوالیه و گربران، ۱۳۷۸: ۱/ ۳۱۲-۳۱۴ و همو، ۱۳۸۵: ۴/ ۵۲۴-۵۲۷) و این موضوع را می‌توان نشانی بر مونث بودن معشوق در این اشعار دانست در حالی که در ادبیات رسمی و متون کلاسیک شواهد بسیاری وجود دارد که حاکی از وجود همجنس‌گرایی و عشق مذکر به مذکر در میان شعرای ادب مکتوب است.<sup>۵</sup> همچنین اشاره به برخی میوه‌ها چون انار، لیمو، نارنج و سیب که همگی به عنوان استعاره از سینه معشوق در بسیاری از این دوبیتی‌ها به کار رفته‌اند، گواهی دیگر بر این امر است.

## ۷.۶ عشق بیماری (آسیب) است

تِه<sup>۶</sup> که آو<sup>۷</sup> می‌بری از پای دیوال / نمی‌پرسی چره احوال بیمار

دوای درد بیمارم چه باشه / دوای درد بیمار دیدن یار (ناصر، ۱۳۷۳: ۱۶۶)

عشق از دیرباز چه در در متون ادبی و چه در کتب طب سنتی به عنوان یک بیماری شناخته شده است. (ابن سینا، بی تا: ۷۱/۲-۷۳)

عبارات «بیماری عشق»، «درد عشق»، «دل بیمار» یا «بیمار کسی شدن» در متون همگی گواه این امر است. (حافظ، ۱۳۶۲: ۱۲۰ و ۲۵۵ و سعدی، ۱۳۷۵: ۴۸۳ و ۷۵۰ و خاقانی، ۱۳۸۲: ۵۵۷)

از آنجا که فرد عاشق دچار فشارهای روانی می‌شود که بر جسم او نیز تاثیر می‌گذارد و حتی به بیماری جسمی او منجر می‌شود، بشر مفهوم عشق را در تناظر با حوزه مفهومی بیماری قرار داده تا به یاری آن این مفهوم انتزاعی را درک کند. در این استعاره ساختاری که بر رنج‌ها و دشواری‌های عشق تاکید دارد، عشق به عنوان بیماری، هجران و فراق متناظر با درد، رنجوری و اضطراب عاشق به عنوان علائم بیماری، عاشق در تناظر با شخص بیمار و معشوق یا وصال او در حکم دارو تصور می‌شوند.

بازتاب این استعاره در دوبیتی‌ها به صورت «بیمار بودن» عاشق و «خون جگر خوردن» او، «زردرویی» وی و یا تعبیری چون «کمان شدن قد»، «ناتوان شدن دل» عاشق و ... دیده می‌شود. (ناصر، همان: ۲۷ و ۵۳ و ۸۸ و ۱۰۰ و میهن دوست، همان: ۷۲ و ۱۰۹ و شکورزاده، همان: ۱۷۸ و ۱۷۹)

چنانکه اشاره شد استعاره عشق به مثابه بیماری استعاره‌ای رایج و آشناست اما در دویبیتی‌ها عاشق، تندرستی و فارغ از عشق بودن خود را با نسبت دادن رنگ رخسار خود به «گل نار» و گرفتار بیماری عشق شدن و زردرویش را با به رنگ «زعفرو» شدن بیان می‌کند. (میهن دوست، همان: ۳۸) کاربرد این مفاهیم به ویژه زعفران در دویبیتی‌های این منطقه که قطب کشت زعفران است و همچنین انار که از محصولات عمده خراسان است، نشان دهنده تأثیرپذیری ذهن عامه از ویژگی‌های اقلیمی در فرایند استعاره سازی و درک مفاهیم انتزاعی بر پایه مفاهیم آشناست.

## ۸.۶ عشق ثروت است

دِ پِشت بوم صدای خش خش آمد/ به دل گفتم طلای بیغش آمد

نیت کردم دو دستم ره دووندم/ به دست مو دو نار ترشیز<sup>۸</sup> آمد (شکورزاده، همان: ۴۳)

عشق و معشوق برای عاشق از هر چیزی در دنیا ارزشمندتر است و همین موضوع سبب شکل‌گیری این استعاره شده است. بازتاب این استعاره را در این ترانه‌ها در خرده استعاره «معشوق یک چیز گرانبه‌است» می‌بینیم.

در زبان گفتاری این استعاره در جملاتی چون «من ثروتمند هستم چون تو را دارم» یا «تو را با هیچ چیز در دنیا عوض نمی‌کنم» بازتاب می‌یابد.

در دویبیتی‌های عامیانه معشوق با ملک دنیا مقایسه می‌شود، او گنج است و عاشق، جوینده گنج، معشوق یا اعضای بدنش متناظر با اشیاء ارزشمندی چون جواهر و زر و سکه قرار می‌گیرند. روی معشوق یا زلف او در برابر ملک ری و روم و بخارا و سمرقند می‌نشیند و عاشق در برابر یک بوسه او همه اموالش را می‌بخشد. (میهن دوست، همان: ۶۳ و ۶۶ و ۱۸۰ و ناصح، همان: ۵۹ و ۶۰ و ۷۱ و ۷۳ و ۷۸ و ۹۳ و شکورزاده، همان: ۴۶ و ۲۷۳ و ۲۳۴)

در این دویبیتی‌ها این باور عامیانه که بر سر هر گنجی مارهایی وجود دارد که از آن پاسبانی می‌کنند، بازتاب یافته و شاعر چهره معشوق را گنج دانسته و زلف‌های او را مارهای پاسبان این گنج پنداشته است. (ناصر، همان: ۷۱)

## ۹.۶ عشق یک واحد (متشکل از دو بخش) است

نمی تو درد بی درمو دوا کرد/ نمی تو رخنه در ملک خدا کرد

میون ما و تو گوشت<sup>۹</sup> و نازگه<sup>۱۰</sup> / نمی تو گوشته از نازگه جدا کرد (ناصرح، همان: ۹۸)

این استعاره از دیگر استعاره‌های رایج در دوبیتی‌هاست که پیوستگی عاشق و معشوق و پیوند عمیق میان آنها و اتحادشان را نشان می‌دهد. عشق و علاقه بسیار - حال چه عشق به جنس مخالف باشد چه عشق مادر و فرزندی یا علاقه دو دوست به یکدیگر - موجب شکل‌گیری رابطه عاطفی و احساسی عمیقی میان طرفین می‌شود به گونه‌ای که هر گونه ناراحتی یکی از طرفین، آزرده‌گی طرف مقابل را در پی دارد. بسیار شنیده و دیده‌ایم که افرادی بسیار به یکدیگر علاقمند بوده‌اند و به فاصله اندکی از مرگ یکی، دیگری نیز در گذشته است یا بیماری یکی از طرفین، ناخوشی طرف مقابل را در پی داشته است. همچنین افرادی که رابطه عاطفی عمیقی با هم دارند حتی اگر از هم دور و در فاصله‌های مکانی بسیار دور از هم باشند، احساسات و احوال یکدیگر را با حسی غریب درمی‌یابند. این استعاره در زبان در جملاتی چون «آنها یک روح در دو بدن هستند»، «این زوج جدایی ناپذیر هستند»، «من نیمه گم شده‌ام را یافته‌ام» و... نمود دارد.

در دوبیتی‌های عامیانه این استعاره را در تعابیری چون «یکی بودن جان» عاشق و معشوق و «بیمار شدن عاشق از بیماری معشوق» دیده می‌شود. (ناصرح، همان: ۴۰ و ۴۲ و ۵۰ و ۹۶) همچنین در دوبیتی ذکر شده، یک واحد یا کلیت یک‌پارچه بودن عاشق و معشوق به صورت پیوستگی گوشت انگشت و ناخن و جدایی ناپذیر بودن آنها بیان شده است. (ناصرح، همان: ۹۸) گفتنی است که «ناخن از گوشت جدا نمی‌شود» ضرب‌المثلی رایج در خراسان و نواحی اطراف آن است. (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱۷۵۰)

## ۱۰.۶ عشق اسارت است

سرچشمه ته آبم دادی ای یار / مثال رشته تابم دادی ای یار

به یک عمری گرفتار ته بودم / به یک لظه جوابم دادی<sup>۱۱</sup> ای یار (ناصرح، همان: ۱۸۶)

در این استعاره عشق برابر اسارت و گرفتاری و زندانی شدن قرار گرفته است. در این نگاه، تناظرها به دو صورت متفاوت دیده می‌شود. گاه معشوق، عاشق را اسیر و گرفتار خود می‌کند و گاه برعکس این عاشق است که محبوب را در بند می‌کشد.

مصدق‌های این استعاره را در زبان در تعبیری چون «در بند عشق بودن» یا جمالتی مانند «دل‌م اسیر عشق او شده است» یا «اسیر عشق شده بود» یا «در چنگال عشق اسیر بود» و... می‌توان دید.

بازتاب این استعاره در دوبیتی‌ها در عباراتی چون «به زندان بودن»، «گرفتار بودن» یا «در زنجیر بودن» دیده می‌شود. گاه معشوق، عاشق را اسیر خود کرده است (ناصر، همان: ۱۸۶) و گاهی هم این عاشق است که معشوق را گرفتار کرده و او را رها نمی‌کند. (میهن دوست، همان: ۱۰۴) در مواردی عاشق بسته «زنجیر عشق» است که بدین ترتیب تناظرها بدین قرار هستند که عاشق، شخص اسیر، عشق، اسیر کننده و معشوق، وسیله یا دامی جهت گرفتار کردن عاشق است. (ناصر، همان: ۲۲ و ۹۰).

کاربرد استعاره‌هایی چون «شیر در زنجیر بودن» یا «در چنگال پلنگ بودن» در این دوبیتی‌ها را که در وصف حالت عاشق به کار رفته (میهن دوست، همان: ۸۳ و ۱۶۶ و ۲۳) می‌توان از تأثیرات زندگی سرایندگان این دوبیتی‌ها در دامان طبیعت و سروکار داشتن آنها با دد و دام در دل دشت و دمن و صحرا دانست. گفتنی است که این استعاره‌ها زیرشاخه استعاره عشق به عنوان شکار نیز شمرده می‌شوند.

## ۱۱.۶ عشق سرقت است

دو چشمان سیاه غارتگر من / دو ابرو خنجر بر جگر من

بیا تا تو ر بینم ای پریراد / که آرام گشته دل غم پرور من (میهن دوست، همان: ۸۱)

از آنجا که عشق راحت و آرام فرد را از او می‌گیرد و موجب آشفتگی و اضطراب در فرد می‌شود، این حس فقدان آرامش با حوزه مفهومی سرقت در ذهن بشر در تناظر قرار گرفته و استعاره «عشق سرقت است» ساخته شده است.

در این نگاهت، معشوق، سارق، عاشق، شخص مورد سرقت قرار گرفته، دل عاشق (که سبب آرام و قرار اوست)، شیء مورد سرقت و عشق، به عنوان عمل سرقت در نظر گرفته می‌شود.

عبارت «دل کسی را دزدیدن» یا صفت «دلربا» از بارزترین مصداق این استعاره در زبان گفتاری هستند.

در دوبیتی‌ها معمولاً معشوق یا چشمان او، غارتگرانی هستند که دل عاشق را می‌ربایند و تاراج می‌کنند. (میهن دوست، همان: ۸۱ و ۱۵۲) در برخی موارد شاعر، دختران زیبا و عشوه‌گر را با مورچگان پرّدار و دلش را با دانه‌هایی که مورچه‌ها می‌برند، در تناظر قرار داده است. (میهن دوست، همان: ۱۵۲) کاربرد استعاره معشوق به مثابه مورچه پرّدار از نمونه‌های کاربرد مفاهیم آشنا و دم دستی است که عامه در استعاره پردازی‌های خود از آن بهره برده‌اند.

### ۱۲.۶ عشق شراب است

زَمی مست و زَمو مست آسمو مست / شتر د<sup>۱۲</sup> زیر بار و ساربو مست

همه مستن که خوردن آب انگور / خودم مستم که دارم یار مقبول (ناصر، همان: ۳۷)

عشق، عاشق را از خود بیخود می‌کند و موجب سرزدن رفتارهای غیرمعمول از او می‌شود و شراب نیز مستی و بیخودی می‌آورد.

در دوبیتی‌های عامیانه، عشق شرابی است که عاشق و معشوق را مست و از خود بیخود می‌کند. معمولاً چشم معشوق، پیاله‌ای است که این شراب در آن ریخته می‌شود. (ناصر، همان: ۳۷ و ۳۸ و ۹۳) این استعاره را می‌توان از استعاره‌های «نو» و نزدیک به استعاره‌های ادبی پنداشت. در زبان جملاّتی چون «وقتی او را می‌بیند از خود بیخود می‌شود» یا «با دیدن او هوش از سرش پرید» وجود دارد اما در نظر گرفتن عشق به عنوان ماده‌ای که سبب بیخودی می‌شود، در میان استعاره‌های «متعارف» زبان نیست و نوعی خلاقیت و آفرینش ادبی محسوب می‌شود.

### ۱۳.۶ عشق زیارت است

وری<sup>۱۳</sup> کوچه به دودو<sup>۱۴</sup> می‌روم مو / به پابوس گل نو می‌روم مو

به پابوس گل نو خرمین گل / زیارتگاه هر شو می‌روم مو (میهن دوست، همان: ۵۶)

«عشق» برای عاشق مقدس است. او معشوقش را همچون شخصی مقدس می‌بیند و دیدارش با او را همچون زیارت می‌انگارد. در این نگاهت، عشق متناظر با عمل زیارت، عاشق شخص زائر، معشوق شخص مقدس و محضر معشوق، در تناظر با زیارتگاه تصور می‌شوند. این استعاره را می‌توان از جمله استعاره‌های «نو» در این دوبیتی‌ها قلمداد کرد.

در برخی دوبیتی‌ها عاشق بیان می‌کند که هر شب به «پابوس» معشوق می‌شتابد و به «زیارتگاه» همیشگی اش می‌رود که محل زندگی معشوق است و بدین ترتیب عشق خود نسبت به معشوق و دیدار او و مهرورزی با وی را به مثابه «زیارت» تلقی می‌کند. (میهن دوست، همان: ۵۶ و شکورزاده، همان: ۲۲۱)

مردمان خراسان به مومن و معتقد بودن شهره هستند. همچنین در این ناحیه به ویژه به جهت واقع شدن مرقد امام رضا(ع) و رفت و آمد زائران حرم امام هشتم همواره باورهای دینی و مذهبی سیطره داشته است. این باورهای مذهبی در استعاره عشق به مثابه زیارت نمود یافته است. اعتقادات دینی و مذهبی و نزدیکی به حرم امام رضا که همواره زائران بسیاری را از نقاط دور و نزدیک به سوی خود جلب کرده، ذهن سراینده این دو بیت را به سوی حوزه مفهومی زیارت و متناظر ساختن آن با حوزه مفهومی عشق سوق داده است.

## ۷. کلان استعاره‌ها و سلسله مراتب استعاری

نگاشت‌های استعاری به صورت منفک و مستقل از یکدیگر رخ نمی‌دهند بلکه به صورتی نظام‌مند با نگاشت‌ها و ساختارهای استعاری عام‌تر و کلان‌تری مرتبط هستند. در حقیقت این نگاشت‌ها به صورتی سازمان‌یافته ذیل نگاشت‌های عمومی‌تری قرار می‌گیرند و در این سلسله مراتب، نگاشت‌های پایینی ساختار نگاشت‌های بالایی را در خود حفظ می‌کنند. لیکاف استعاره‌های بسیار عامی را که غالباً مفاهیم عام انتزاعی مانند زمان، حالت، دگرگونی، علیت و... از طریق آنها مفهوم سازی می‌شوند، «استعاره ساختار رویداد» (Event Structure Metaphor) نامیده است. این گونه استعاره‌ها، استعاره‌هایی غنی هستند که مجموعه بسیار وسیعی از استعاره‌ها را در سطح جهانی ذیل خود پوشش می‌دهند و بدین ترتیب استعاره‌های یک متن یا زنجیره استعاری را انسجام می‌بخشند. (لیکاف، ۱۳۹۲: ۱۶۶-۱۶۸).

در اشعار عامیانه با تنوع فکر و جهان بینی و سلیقه روبرو هستیم. سراینندگان اشعار عامیانه ناشناخته و گمنام هستند و مشخص نیست که این اشعار توسط چه کسی یا چه کسانی سروده شده‌اند. اگر چه فقدان آگاهی درباره شخصیت و زندگی سراینندگان این اشعار، کار تحلیل و مشخص نمودن نظام اندیشه‌ای حاکم بر آنها را دشوار می‌کند اما به هر روی با دقت در استعاره‌های مشخص شده در دوبیتی‌های عامیانه می‌توان دو نگاه کلی و کاملاً متفاوت حاکم بر این استعاره‌ها و ذهنیت عامه و به طور کلی بشر نسبت به مفاهیم عشق و معشوق را مشخص کرد.

استعاره‌های تعیین شده در باب مفاهیم عشق و معشوق در دوبیتی‌های عامیانه خراسانی به جز استعاره «عشق یک کل (تشکیل شده از دو بخش) است»، به دو دسته مجزا تقسیم می‌شوند. یکی آن دسته که دلالت بر جنبه‌های لذت آفرینی، هستی بخشی و مثبت بودن عشق و معشوق دارند مانند استعاره‌های عشق به مثابه باغ، نور، شراب، میل به خوردن، زیارت و ثروت و دیگری آن گروه که بر جنبه‌های منفی و درد و رنج‌های عشق یا چهره بی‌رحم آن تاکید دارند همچون استعاره‌های عشق به مثابه جنگ، اسارت، سرقت، شکار، آتش و بیماری. بر همین اساس می‌توان این استعاره‌ها را ذیل دو کلان استعاره «عشق خیر است» و «عشق شر است» قرار داد و دسته بندی کرد. بدین ترتیب در باب معشوق نیز ما با دو دیدگاه کاملاً متفاوت روبرو هستیم. یکی آن دیدگاهی که معشوق را دوست داشتنی، محبوب و مثبت می‌داند و دیگری آن که او را بی‌رحم، قسی، خطرناک و منفی می‌پندارد.

## ۸. نتیجه‌گیری

در این مقاله زنجیره استعاره‌های عشق در دوبیتی‌های عامیانه تعیین و تبیین و سپس دو کلان استعاره حاکم بر آنها مشخص شد. با وجود این که به دلیل نامشخص بودن هویت و شخصیت و دیدگاه‌های سراینده‌گان این اشعار نمی‌توان ایدئولوژی مشخصی را به عنوان فکر و جهان بینی حاکم بر این دوبیتی‌ها تعیین کرد اما حاکمیت فرهنگ بومی و شرایط اقلیمی بر سراینده‌گان آنها دیده می‌شود. بررسی زنجیره استعاره‌های عشق و مصادیق آنها در دوبیتی‌های خراسانی، تاثیر فضای کویر، فرهنگ کشاورزی و دامداری و عناصر طبیعت منطقه خراسان و نیز جلوه‌های فرهنگ بومی و باورهای عامیانه و مذهبی این منطقه را به روشنی آشکار می‌کند. گذشته از اینها، بر پایه نتیجه این پژوهش، در میان استعاره‌های مشخص شده، تعداد حوزه‌های مفهومی ابتدائی که بر جنبه‌های مطلوب و خوشایند عشق دلالت دارند (باغ، نور، شراب، میل به خوردن، زیارت و ثروت) با تعداد حوزه‌های مفهومی که بیانگر حالت‌های ناخوشایند عشق یا درد و رنج و سختی‌های آن هستند (جنگ، اسارت، آتش، بیماری، شکار و سرقت)، برابر است اما تعداد مصادیق استعاره‌هایی که عشق را از نگاهی مثبت و خوشایند را می‌نگرند، بسیار بیشتر از دیگر استعاره‌هاست به گونه‌ای که مثلاً استعاره‌های عشق به مثابه باغ و نور در جدول استعاره‌ها، در رده‌های نخست و دوم قرار گرفته‌اند. تعداد بالای این استعاره‌ها در دوبیتی‌ها را می‌توان نشانه غلبه نگاه مثبت نسبت به عشق و معشوق در



این اشعار دانست که بازتاب دهنده گونه‌ای خوش‌بینی و تمرکز بر لذت‌ها و زیبایی‌های عشق و مهرورزی در تفکر سرایندگان این اشعار است.

همچنین توجه به استعاره‌های رایج در دوبیتی‌های محلی خراسانی روشن می‌کند که بیشتر این استعاره‌ها از نوع استعاره‌های «متعارف» و رایج در میان عامه هستند و کمتر استعاره ادبی و خلاقانه‌ای در آنها دیده می‌شود. در این دوبیتی‌ها معمولاً شاعر با همان اصطلاحات و تعبیر رایج در زبان گفتار به مفهوم سازی در باب «عشق» و «معشوق» می‌پردازد و نمونه‌هایی مانند استعاره «عشق شراب است» که استعاره‌ای ادبی و نسبتاً بدیع شمرده می‌شوند، بسیار اندک است. افزون بر اینها، در این بررسی، دو استعاره «عشق خیر است» و «عشق شر است» به عنوان کلان استعاره‌هایی تعیین شد که استعاره‌های رایج عشق و معشوق در دوبیتی‌های عامیانه خراسان ذیل آنها دسته‌بندی و نظام‌مند می‌شوند.

### پی‌نوشت‌ها

۱. نک: احمد پناهی سمنانی، محمد، ترانه و ترانه سرایی در ایران، انتشارات سروش، ۱۳۷۶: ۱۳۹-۳۹۸ و هدایت، صادق، فرهنگ عامیانه مردم ایران، نشر چشمه، ۱۳۸۳: ۲۱۸-۲۰۹
۲. تماشا
۳. مرا
۴. نام گیاهی کویری
۵. برای مطالعه بیشتر در این زمینه نک: شمیسا، شاه‌دبازی در ادب فارسی، انتشارات فردوس، ۱۳۸۱
۶. تو
۷. آب
۸. نام قدیم کاشمر
۹. گوشت است.
۱۰. ناخن است.
۱۱. در یک دم به من جواب رد دادی.
۱۲. در
۱۳. در این
۱۴. دوان دوان

## منابع

- ابن سینا، ابوعلی شیخ الرئيس (بی تا). القانون فی الطب، دار صادر بیروت  
احمد پناهی سمنانی، محمد (۱۳۷۶). ترانه و ترانه سرایی در ایران، انتشارات سروش  
افشار (سیستانی)، ایرج (۱۳۷۸). شناخت استان خراسان، انتشارات هیرمند  
بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۴۱). تاریخ بلعمی، تصحیح محمد تقی بهار، به کوشش محمد پروین  
گنابادی، انتشارات وزارت فرهنگ  
بهنام، مینا، «استعاره مفهومی نور در دیوان شمس»، نقد ادبی، ۱۳۸۹، دوره ۳، ش ۱۰، صص ۹۱-۱۱۴  
حافظ، خواجه شمس الدین محمد (۱۳۶۲). دیوان، تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، انتشارات  
خوارزمی  
خاقانی شروانی، افضل الدین بدیل بن علی نجار (۱۳۸۲). دیوان، انتشارات زوار  
ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸). فرهنگ بزرگ ضرب المثل‌های فارسی، انتشارات معین  
رازی، شمس الدین محمد بن قیس (۱۳۳۵). المعجم فی معاییر الاشعار العجم، تصحیح محمد بن عبدالوهاب  
قزوینی، انتشارات دانشگاه تهران  
سازمان جهاد کشاورزی استان‌های خراسان شمالی، رضوی و جنوبی، <http://nkj.ir> و  
<http://koaj.ir/modules/showframework.aspx> و <http://pr.kj-agrijahad.ir> (دسترسی ۲۵ مرداد ۱۳۹۳)  
سعدی، شیخ مصلح‌الدین (۱۳۷۵). کلیات، تصحیح محمد فروغی، انتشارات میلاد  
سیبک، یری (۱۳۸۴). ادبیات فولکلور ایران، ترجمه محمد اخگری، انتشارات سروش و مرکز تحقیقات،  
مطالعات و سنجش برنامه‌ای  
شکورزاده، ابراهیم (۱۳۶۹). ترانه‌های روستایی خراسان، نشر نیما  
شوالیه، ژان و گربران، آلن (سال‌های مختلف). فرهنگ نمادها، ترجمه و تحقیق سودابه فضایی، دوره ۵  
جلدی، انتشارات جیحون  
فضایی، سودابه (۱۳۸۴). فرهنگ غرابی، نشر افکار و پژوهشکده مردم‌شناسی  
قادری، سلیمان، «استعاره، بدن و فرهنگ: مفهوم پردازای دل و جگر و چشم در بوستان سعدی»، نقد ادبی،  
پاییز ۱۳۹۲، س ۶، ش ۲۳، صص ۱۰۵-۱۲۳  
لیکاف، جرج، «نظریه معاصر استعاره»، ترجمه فرزانه سجودی، چاپ شده در استعاره؛ مبنای تفکر و ابزار  
زیبایی آفرینی، به کوشش فرهاد ساسانی (۱۳۹۰). انتشارات سوره مهر، صص ۱۳۵-۲۳۰  
میهن دوست، محسن (۱۳۸۰). کله فریاد، نشر گل آذین  
ناصر، محمد مهدی (۱۳۷۳). شعر دلبر، انتشارات محقق  
همایونی، صادق (۱۳۷۹). ترانه‌های محلی فارس، بنیاد فارس‌شناسی  
هینلز، جان (۱۳۸۵). شناخت اساطیر ایران، ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی، نشر چشمه.

- Lakoff, George, "The Contemporary Theory of Metaphor" , in Ortony, Andrew, Metaphor and Thought, Cambridge University Press. 1998. p.p 202-251
- Lakoff, George and Jonson, Mark, Metaphors we live by, London, the university of chicago press, 2003
- Lakoff, George and Espenson, Jane and Goldberg, Adele, Master metaphor list, University of Colifornia, Berkeley, 1991
- Lakoff, George and Turner, Mark , More than cool reason: A field guide to poetic metaphor, Chicago University Press, 1989
- Kövecses, Zoltan, "Metaphor and Emotion", Cmbridge Handbook of metaphor and thought, edited by Reymond W.Gibbs, JR, Cambridge University Press, 2008, p 380-396
- Kövecses, Zoltan., Metaphor in culture; Universality and variation, Cambridge University Press, 2005

